

انزجار

مبادا کار ما به دست ناکسان افتد
زمام مُلک به اختیار کرگسان افتد
هزار دشت پُر از گور شهیدان وطن
مبادا چراغ به تنوره ی خسان افتد
با این عناد که ز بیداد درگرفت دریا
امید مکن که رهایی ز آسمان افتد
سپیده میرسد از راه همه می گویند
مبادا که گذر شب دیگر آسان افتد
صبح ببند سایه های هول و هراس
فوران نور به قبیله ی انسان افتد
گلوی دیو و دَد و بردگان استعمار
ز یمن همت مردم به ریسمان افتد
سرود فتح رزم اوران شنو (ناتور)
در آن زمان که آتش به ناکسان افتد

